

## ابوریحان بیرونی؛ روستازادهٔ انسان‌گرای دانشمند

«کَلَّمَا اَزْدَدَتْ هُبُوطاً فِی اَعْمَاقِ الْاَشْيَاءِ، اَزْدَدَتْ صُعُوداً». اَدُونِيس<sup>۱</sup>

دکتر حبیب‌الله عباسی \*

دکتر زهرا صابری تبریزی \*\*

### چکیده

ابوریحان بیرونی، دانشمند بی‌همتای سدهٔ چهارم و پنجم قمری، به واسطهٔ زندگی در عصر زرین ایران و نیز هوش و دانش ذاتی خود، در قامت فیلسوفی تجربه‌گرا و خردمدار ظاهر شده است. به دلیل ظهور رنسانس اسلامی پیش از او، میراث این نوزایی عظیم در او شکلی انسان‌گرایانه به خود گرفته است. در این جستار، با روش تحلیلی توصیفی و اسنادی، مؤلفه‌های انسان‌گرایی در آثار بیرونی کاویده و نشان داده شده است که در عصر زرین تمدن اسلامی، گرایش به تجربه، خرد، حقیقت‌جویی، تفرد، عدم تعصب، تعادل، و انصاف، رهاورد طبیعی ساختار عظیم عصر است که در وجود دانشمندی یگانه به اوج رسیده است.

**کلیدواژه:** ابوریحان بیرونی، رنسانس اسلامی، انسان‌گرایی، حقیقت‌جویی، دانشمند.

۱. ر.ک: *المحیط الاسود*، اَدُونِيس، بیروت: دارالساقی، ۲۰۰۵، ص ۵۲۵.

\*. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی. (habibabbasi45@yahoo.com)

\*\* دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء. (z.saberi88@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۲۰

تاریخ وصول: ۹۹/۰۴/۱۱

## مقدمه

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (۳۶۲-۴۴۰ ق)، بزرگ‌مردی از «بیرون» خوارزم است، که در آن زمان به اهالی حومه شهر گفته می‌شد و بنابراین، او را روستازاده‌ای می‌توان دانست از اطراف شهر خوارزم در سده چهارم و پنجم قمری. از این روستازادگان و اهالی «بیرون» شهرها بسیار سراغ داریم که هر کدام ستاره‌ای درخشان در آسمان علم و ادب ایران افروخته‌اند. به تعبیر باستانی پاریزی: «اگر پنجاه، شصت هزار دهات خرد و بزرگ ایران را در روی نقشه جغرافیا رسم کنیم و برای هر دانشمندی که از ده برخاسته یک نقطه سیاه روی نقشه بگذاریم، ناچاریم حتی کویر لوت را هم مثل پوست پلنگ و گورخر خال‌خال کنیم!» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۰) چه در تمام طول تاریخ ایران، عمدتاً بیرون‌ها و روستاها بوده‌اند که مردان بزرگ علم و ادب را به شهرهای ایران تقدیم کرده‌اند و به راستی «فرهنگ و تمدن چندین هزارساله ما زاینده و پرورده هوا و فضای آزاد همین دهات است». (همان، ص ۱۵۰) بیرونی از پرکارترین دانشمندان عصر خود و مصداق کامل حکیم و دانشمندی جامع‌الاطراف و آگاه است که در هر دو زمینه عقل و نقل، جز به راه انصاف نرفت و هیچ سخنی را بدون منطقی نپذیرفت، حتی اگر آن سخن مقبول عام و خاص بوده باشد. در آغاز در خوارزم به تحصیل علوم پرداخت و نزد ابومنصور عراق ریاضی آموخت و با ابن‌سینا در باب‌های گوناگون مکاتبه کرد. سپس به گرگان رفت و به خدمت قابوس بن وشمگیر رسید. به طبرستان، بغداد و هندوستان سفر کرد و در هر جایی نکته‌ها آموخت و کتاب‌ها نگاشت؛ چنان‌که عدد تألیفات او را از ۱۱۳ بیشتر نوشته‌اند. نمونه‌اعلای استفاده دانشمندان از محضر سلاطین را می‌توان در بهره‌ای سراغ گرفت که ابوریحان با استفاده از اعتماد محمود غزنوی و همراهی او در سفرهایش به هندوستان به دست آورد.

ابوریحان، چه در جایگاه دانشمند مردم‌شناس به هند نگریسته باشد، (اشرفی خیرآبادی، ۱۳۸۷، ص ۸۲) چه به عقیدهٔ باستانی پاریزی، به سبب سنگ‌هایی که محمود در راه مردمان می‌انداخت، به هند فرار کرده باشد. (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲، ص ۶۴۳-۶۴۲) تک‌نگاری‌ای یگانه و منحصر به فرد در باب هند به قلم درآورده است که آیینۀ تمام‌نمای روحیۀ حقیقت‌جویی او است؛ ضمن اینکه، از یاد نباید برد که همین اردوکنشی‌ها، که سابقه‌ای طولانی در حیات بشر دارد، پیشتر و بعدتر نیز زمینهٔ شناخت تمدن‌ها را فراهم آورده است، از جمله می‌توان به حملۀ ناپلئون بناپارت به مصر اشاره کرد که دانش‌پژوهانی از همراهان او سنگ بنای شناخت مصر و تمدن آن را گذاشتند. (لوکاس، ۱۳۶۸، ص ۴۲۲) بسیاری از دولت‌های استعمارگر نیز پس از تسلط بر اقوام مغلوب زمینهٔ شناخت تمدن آن قوم را فراهم کرده‌اند و هرچند روش آنها مستعمرانه است، نمی‌توان منکر امتیازاتی شد که پژوهش‌های آنها برای اقوام استعمارشده همراه داشته است.

بیرونی، با رعایت بی‌طرفی کامل، بدون اینکه شیوۀ نگاه، روش زندگی، زبان، یا اعتقادات عجیب و غریب هندیان را قضاوت کند، صرفاً از راه مشاهده، توصیف و نتیجه‌گیری دقیق، به نقد معتقدات ایشان پرداخته است. سال‌ها زندگی در میان ملت هند که اساطیر، اسلوب زندگی و معیشتشان، مویرگ‌های مغز هر ناظری را به جانب وهم و خیال سوق می‌دهد، هیچ سنگی از بنای تفکر استوار ابوریحان را تکان نداده است و او را یک سر و گردن از تمام دانشمندان عصر خود بالاتر نگه داشته است. مناعت طبع او، در مواجهه با هدایای گرانبهایی که پس از بازگشت از هند، و استقرار در دربار غزنویان از جانب سلطان مسعود به او داده شد، سیمای علمی ابوریحان را در جایگاه دانشمندی که ایمان راسخی به ایدهٔ «علم برای علم» دارد، تثبیت می‌کند؛ چه در روزگاری که بیرونی متعلق به آن است، غالب نوشته‌های علمی برای هدف دیگری به‌جز خود علم، و از همه مهم‌تر، برای نشان دادن حکمت خداوند در آفرینش جهان، نوشته می‌شدند. (نصر، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰) حکایتی که خود او در تاریخ خوارزم نقل کرده است، نیز نشان می‌دهد که حاکمان عصر تا چه اندازه به اهمیت دانش و جایگاه دانشمندان واقف‌اند؛ چنان که شاه خوارزم در

این حکایت از اینکه بیرونی را نزد خود خوانده، اظهار ندامت می‌کند و تنها پابندی به رسوم را مایه چنین درخواستی می‌داند و هیچ چیز را برتر از علم نمی‌شمارد. (بیرونی، ۱۳۶۱، ص ۴۱) همین روحیه علم‌دوستی حاکم بر عصر سبب شکوفایی فلسفه ابن سینا، پژوهشگری بیرونی و حماسه‌سرایی فردوسی شده است. (اذکایی، ۱۳۷۴، ص ۴۲)

#### ۱. طرح مسأله:

سده چهارم و پنجم هجری دوره درخشانی در تاریخ تمدن ایران و جهان است. اگر رنسانس اروپایی را محصول پیوند عقلانیت یونانی و الهیات مسیحی بدانیم، که فرزند خلفی هم‌چون اومانیزم به دنیا آورد، «رنسانس اسلامی»، به تعبیر آدام متز، یا «عصر زرین»، به تعبیر ریچارد فرای، را باید محصول پیوند عقلانیت یونانی و عرفان به‌شمار آورد که جلوه‌های آن را در شطحات صوفیه، از قبیل «سبحان ما اعظم شأنی»، «انا الحق» و «لیس فی جیتی سوی الله» می‌توان سراغ گرفت.

آدام متز این دوره درخشان را به قرن چهارم هجری منحصر می‌داند،<sup>۱</sup> درحالی که اچ. آر. گیپ رنسانس اسلامی را به قرن‌های چهارم، پنجم و ششم مربوط می‌داند؛ (جب؛ ماسینیون، ص ۱۱) یعنی زمانی که فعالیت‌های فکری و فرهنگی در فضایی آکنده از نیک‌بختی مادی و دگراندیشی دینی پرورش یافت و توفیق‌های بدیع خصلت فردی و شخصی داشت. رنسانس اسلامی، هم‌چون رنسانس اروپایی، به میراث فلسفی و فکری یونان باستان متکی بود و در خردگرایی و دیانت‌گریزی و دنیاخواهی شباهت زیادی به آن داشت.

هم‌چنان که رنسانس اروپایی در تلاش بود که میراث فرهنگی باستان را احیا کند، معماران فرهنگ عصر رنسانس اسلامی نیز آگاهانه در همین مسیر می‌کوشیدند؛ چه معتقد بودند که میراث باستانی و بومی سرزمین خود را تجدید می‌کنند؛ زیرا به روایتی، فلاسفه

۱. ر.ک. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی از آدام متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۴.

قدیم یونان، حکمت را از خاور نزدیک گرفته بودند. چنان‌که فارابی تصریح کرده است، فلسفه از قدیم در میان کلدانیان عراق وجود داشته و پس از آن به مصر و آنگاه به یونان رسیده است و شاید به همین دلیل است که روزنتال از آن به «رنسانس یونانی - عربی» تعبیر می‌کند. (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۳۲) حجم انبوه کتاب‌های شرح و ترجمه‌شده و فهرستی که ابن‌الندیم یاد کرده است نیز، تا حدودی، این اهتمام زایدالوصف را به فلسفه نشان می‌دهد.

به هر روی، این دوره درخشان تاریخ جهان اسلام، که مصداق «لا تکرار فی التجلی» است، از سده دوم هجری آغاز شد و تا سال‌ها بعد ادامه یافت؛ اما با ظهور عواملی از قبیل قدرت گرفتن سلاجقه و تأسیس مدارس نظامیه، که مروج تعصب و تصلب بودند و تنها شافعیان مجوز تحصیل در آنها را داشتند، این شعله فزاینده و زنده رو به خاموشی گذاشت.

## ۲. پیشینه تحقیق:

درباره ابوریحان بیرونی کتاب‌ها و مقالات بسیاری به قلم درآمده است که هر یک در شناساندن وجوهی از شخصیت او مفیدند. از جمله این نوشته‌ها، کتاب *احوال و آثار ابوریحان* به قلم ذبیح‌الله صفا، کتاب *ابوریحان بیرونی: اختراعات و اکتشافات و فن نجوم* به قلم جلال‌الدین همایی،<sup>۱</sup> *ابوریحان بیرونی، زندگی و آثار*، برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت،<sup>۲</sup> کتاب *ابوریحان بیرونی (شرح حال)*، به قلم علی‌اکبر دهخدا،<sup>۳</sup> کتاب *ابوریحان بیرونی* به قلم پرویز اذکایی،<sup>۴</sup> و چندین مجموعه

۱. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۵۳)، *ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فن نجوم*، تهران: کتابخانه طهوری.

۲. سعادت، اسماعیل. (۱۳۹۸)، *ابوریحان بیرونی، زندگی و آثار*، برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۳. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۹۸)، *ابوریحان بیرونی*، شرح حال، تهران: انتشارات دف.

۴. اذکایی، پرویز. (۱۳۷۴)، *ابوریحان بیرونی*، افکار و آراء، تهران: انتشارات طرح نو.

مقالات برای بزرگداشت مقام علمی و فرهنگی وی در شوروی سابق، هندوستان و ایران و نیز مقالات بسیار و پرتعداد را می‌توان نام برد. در این مقاله به وجهی از شخصیت ابوریحان پرداخته شده است که در نوشته‌های دیگر به چشم نیامد.

### ابوریحان نمایندهٔ برجستهٔ رنسانس اسلامی

بیرونی زبان‌های گوناگون فارسی، عربی، عبری، سانسکریت، سریانی و یونانی (به احتمال قوی) می‌دانست و هم‌چون عالمی جهان‌وطنی، بر نوشتن به زبان مادری خود فارسی اصرار نمی‌ورزید، چون زبان عربی را برای بیان مقاصد علمی خویش تواناتر می‌دید و درعین حال از تألیفات گوناگون دانشمندان پیشین به زبان‌هایی که می‌دانست بهره می‌برد. عدم تعصب و پای نرفردن بر مظاهر ملیتی خاص از جمله ویژگی‌هایی است که تأکید را بر انسان و تجربه می‌گذارد و هدف والای خود را، که انتقال دانش است، در حصار تنگ زبان و ملیت محدود نمی‌کند. بیرونی، بدون عصبیت مذهبی، عقیدتی، زبانی، نژادی یا علمی، تنها با اتکا به آن‌چه قابل تجربه است، به آزمایش نظریات خود می‌پردازد و کم و کیف آن را، بدون اینکه بر درستی مدعای خود اصرار ورزد، می‌نگارد. دوره‌ای که بیرونی هنوز میراث‌دار آن است و در آن می‌زید، ادامهٔ همان دوران باشکوهی است که مسلمانان، دانشمندی مثل زکریای رازی را، بدون اینکه به دلیل تحریر کتابی هم‌چون *مخاریق‌الانبیاء* تکفیر کنند، با دلایلی که خود درست و دقیق می‌پندارند، پاسخ می‌گویند و تعصبی که خون‌ریختن را به بازی تبدیل کند، نشان نمی‌دهند. جالب توجه است که تنها قسمت‌هایی که از *مخاریق* باقی مانده است، بخش‌هایی است که منتقدانی از نوع ابوحاتم رازی در *اعلام‌النبوۃ* نقل کرده‌اند تا آن را به تیغ نقد بکشند.

رنسانس اسلامی در چنین دورانی پا گرفته است. در روزگاری که به تعبیر شفیعی کدکنی، ساختار ساختارهایش در اوج است، (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸، ص ۱۴-۷) هیچ کوهی موش نمی‌زاید. بیرونی سومین ضلع از مثلث علمای نیمهٔ قرن چهارم و پنجم هجری است که به دو ضلع ابن سینا و ابن هیثم پیوسته و بر آن دو نیز پیشی گرفته است. در

این عصر طلایی تمدن اسلامی، رودخانه‌های باریک و عریض بسیاری تحت تأثیر امواج فکری مسیحیت، اسلام، یونانی‌گرایی، اسرائیلیات، دهریون و شکاکان و... به هم پیوستند و اقیانوس عظیم و متلاطمی از انواع علوم و دیدگاه‌های موافق و مخالف شکل دادند که غواصان معنی هر یک به فراخور ظرفیت خود از این آب بزرگ بهره‌مند شدند و در این میان سهم بیرونی بسیار قابل ملاحظه است. او دانشمندی است که دایرهٔ دانش‌های عصر را در آثار خود به هم رساند و برای این مقصود از همهٔ سرچشمه‌های دور و نزدیک دانش استفاده کرد. همین اشتیاق او به آشنایی با فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون بزرگ‌ترین سرمایهٔ او برای دوری از تعصب و گرایش به ذات انسان و علم، به جای تکیه بر گرایشی خاص است. دورهٔ رنسانس اروپایی نیز زمانی به وقوع پیوست که تعصب‌ها به کنار نهاده شد و ذات انسان برتری یافت.

تعقل و خردگرایی‌ای که در آثار بیرونی جلوه‌گر است، در کنار ویژگی جهان‌وطنی او و نیز تجربه‌گرایی و عدم تعصب از او چهره‌ای انسان‌گرا به تصویر می‌کشد که تنها بر آن‌چه قابل مشاهده است، تکیه می‌کند. یکی از جلوه‌های این خردگرایی، نکوهش مکرر اصحاب احکام‌النجوم در همهٔ آثار است و اینکه با وجود اشراف کامل بر فنون پیش‌گویی‌های نجومی، هرگز گرایشی به این قبیل امور نشان نداده است؛ بلکه اهل این قبیل فنون را بارها نکوهیده است. *مقال جامع علوم انسانی*

عزت نفس، حق‌جویی و حق‌طلبی او نیز که در مواجهه با سلطان زودخشمی چون محمود غزنوی، فروکش نمی‌کرد، از دیگر جنبه‌های شخصیت استوار ابوریحان است که در کتاب *الجماهر* می‌توان نمونه‌های آن را سراغ گرفت. حق‌جویی چنان در ذات او نهفته است که در مقدمهٔ کتاب *تحقیق ماللهند* به «قولوا الحق ولو علی انفسکم» (بیرونی، ۱۳۶۲، ص ۲) توصیه کرده است.

#### الف. انسان‌گرایی: رهاورد رنسانس اسلامی:

یکی از عوامل مهم بالیدن فرهنگ اسلامی در این چند سده، ظهور ناگهانی طبقهٔ متوسط دولتمند و بانفوذی است که به پرورش و نشر فرهنگ مشتاق بودند. رشد

شهرنشینی، مراوده افراد متعلق به فرهنگ‌های گوناگون را تسهیل کرد؛ به طوری که بغداد به کانون فرهنگی امپراتوری عظیمی تبدیل شد که قلمرو آن از اسپانیا تا کاشغر گسترده بود. سرشت جهانی و قدرت جذب تمدن اسلامی چنان بود که در طول چند سده توانست اقوام و فرهنگ‌های گوناگون را با هم یگانه سازد و بسیاری از عناصر بیگانه را نیز در خود حل کند. گسترش کلام و علوم عقلی و گرایش به تحریر و تقریر آثار فلاسفه یونان، و فور ترجمه از زبان‌های دیگر و شروع تقسیم علوم از مظاهر این دوران است. یکی از رهاوردهای مهم این رنسانس اسلامی انسان‌گرایی است که بر ارزش و کرامت انسان با ارتقای فردگرایی به منزله بیان احساسات و تجربه‌ها و اندیشه‌های خود فرد، ترویج آیین جهان‌وطنی و اثبات یگانگی سرنوشت بشر تأکید دارد. (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۳۵-۳۴)

غایت و هدف این بینش، تجدید حیات میراث فلسفی قدیم به منزله عامل سازنده اندیشه و شخصیت بود. معماران این نوع اندیشه اعم از فارابی، ابن‌سینا و خوارزمی به نگرش فلسفی ویژه‌ای مقید نبودند و به محدودیت‌هایی که از تنگ‌نظری برآمده باشد، اعتقادی نداشتند. بیرونی در جایگاه شخصیتی پا گرفته از دل همین مکتب، با اعتقاد به شک‌گرایی و گرایش به روش عملی برای دستیابی به حقیقت، بر ذات وجودی انسان و ابزار عقل تأکید می‌کند و در عصر زرین اسلامی، به مثابه دانشمندی جلوه می‌کند که خرافه را، چه از عقل برآمده باشد و چه از نقل، نمی‌پذیرد و با برجسته کردن اهمیت علم، در واقع بر اهمیت حقیقت پای می‌فشارد. در نوشتار مبسوطی که ابوریحان درباره اهل هند به قلم آورده است، ایشان را چنین توصیف کرده است که: «آنان اعتقاد می‌دارند که زمین، زمین آنان است و نژاد، نژاد ایشان و ملوک آنان سروران ملوک‌اند و دین، دین آنان است و دانش همان است که ایشان راست و از این رهگذر خویشان بزرگ می‌دارند و به عجب می‌افتند و نادان می‌گردند». (بیرونی، ۱۳۶۲، ص ۱۲) او حمق ایشان را، که شامل همه افراد و ملت‌هایی نیز می‌شود که چنان می‌اندیشند، دردی می‌داند که آن را درمانی نیست. (همان) بیرونی برای نمونه‌ای که نشان می‌دهد تعصب تا چه اندازه مایه گمراهی است، ذکر می‌کند که مدتی به دلیل ناآشنایی با نهادهای هندیان، به شاگردی



نزد منجمان ایشان پرداخته و هنگامی که با معارف ایشان آشنا شده، راه‌های دستیابی به حقیقت را بر آنان گشوده است. ایشان به اصرار در او آویخته‌اند و خواسته‌اند که به آنها بگویند این معارف را از کدام هندی آموخته است! (همان، ص ۱۳)

### جلوه‌های انسان‌گرایی بیرونی

انسان‌گرایی<sup>۱</sup> گرایشی است که انسان را در مرکز تأملات خود قرار می‌دهد و زایندهٔ دوران رنسانس در اروپا پس از قرن چهاردهم میلادی است. طبیعی است که عصر زرین تمدن اسلامی نیز، که ویژگی‌هایی هم‌چون رنسانس اروپایی در پی داشته است، انسان را در مرکز تأملات قرار دهد و از رواداشتن تعصب به دین، ملیت یا نژادی خاص دوری کند. محققان بزرگی چون بدوی، ارکون و گارده انسان‌گرایی را به شیوه‌های مختلفی در جهان اسلام در آن زمان می‌پذیرند و جایگاه والایی برای آن قائل می‌شوند. (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۴۱۵)

مؤلفه‌های انسان‌گرایانه در آثار بیرونی، که با دورهٔ مدرن زندگی انسان در پیوند است، کانون توجه مخاطب را از «ایدۀ جهان به‌مثابۀ آفریده»، به «ایدۀ جهان به‌مثابۀ سوژهٔ شناخت» تغییر می‌دهد. توجه به دانش در این دیدگاه، به معنی روشن شدن عظمت آفرینندهٔ جهان نیست؛ بلکه تمرکز را بر چگونگی پیشرفت امور جهان قرار می‌دهد و جایگاه انسان را نیز، که شناسندهٔ این چگونگی است، بالا می‌کشد. این چنین است که تفرد، خردگرایی، نفی تعصب، واقع‌نگری و تعادل مجال ظهور می‌یابند. در این بخش، به برخی از جلوه‌های مفید این معنی در آثار ابوریحان اشاره می‌شود.

۱. برای آگاهی بیشتر از جریان انسان‌گرایی در تاریخ و تمدن ملل مختلف ر. ک: *الانسانیه و الوجودیه فی فکر العربی*، عبدالرحمن بدوی، القاها: مکتبه النهضه، ۱۹۴۷، ص ۱۵-۳ و برای آگاهی بیشتر از ویژگی‌های عمدهٔ انسان‌گرایی مانند انسان‌سنجار هر چیزی؛ اهمیت عقل؛ واقع‌گرایی و... و نیز جریان انسان‌گرایی در تمدن اسلامی - ایرانی ر. ک: همان، ص ۹۵-۱۶.

۱. **دوری از تعصب دینی:** بیرونی در آثارش از پیامبر<sup>(ص)</sup> و خلفا با احترام یاد کرده است؛ اما طریق افراط نپیموده و از هیچ‌یک از فرقه‌ها جانبداری نکرده است. جالب توجه است که در بخشی از *الجماهر*، در فصل معرفی سنگ خماین و الکرک، ذکر می‌کند که شیعیان برای تمییز با مخالفانشان، از گونهٔ سپید این سنگ در نگین انگشتری‌شان استفاده می‌کنند، در حالی که مخالفان گونهٔ سیاه این سنگ را به کار می‌برند. سپس، می‌گوید: «و قد کنت اجمع بین هذین الفصین فی زوج خاتم کیادا الفریقین معا». (بیرونی، ۱۳۷۴، ص ۳۵۲) اینکه او برای ممانعت از انتساب به یکی از این دو فرقه، چنین تمهیدی اندیشیده، شاید به دلیل عدم تعصب خود او، یا به دلیل فریب‌دادن اهل هر یک از دو فرقه است تا با ایجاد درگیری‌هایی که از دیدگاه بیرونی زاید است، مانعی برای زندگی علمی او نتراشند. در هر صورت، او تعصبی در دینداری نشان نمی‌دهد و به دست آوردن توانایی برای مقایسهٔ ادیان گوناگون در *آثارالباقیه* نیز مرهون همین ویژگی اوست.

در ذکری که دربارهٔ منصور حلاج در *آثارالباقیه* آورده است، نیز روشن می‌شود که به او اعتقادی ندارد و حلاج را شعبده‌باز می‌نامد. با این حال، از ذکر اینکه: «هر غذایی که به این مرد کردند، سخنی نگفت و روی خود را ترش ننمود و لب نجانباید» خودداری نمی‌کند. (بیرونی، ۱۳۶۲، ص ۳۱۸) همین ذکر، هم‌چون مثنی نمونهٔ خروار، راست‌بینی و صداقت او را در آنچه به قلم آورده، نشان می‌دهد. در بحث از ملیت نیز او عالمی رسیده و بی‌طرف است. تحقیقات وسیع او در باب دین، نژاد، جغرافیا و آداب اجتماع ملت‌های ماضی گواه این بی‌طرفی است؛ از همین رو، شفیعی کدکنی معتقد است: «آنچه فرهنگ ایرانی و ساختار کلان آن را در عصر فردوسی و بیرونی برجستگی ویژه بخشیده است، «آزادی خرد» است که در مناظرات اشاعره و معتزله به چشم می‌آید. وقتی تفکر اشعری بر فرهنگ ایرانی حاکم شد، چراغ خرد به خاموشی گرایید و ساختار ساختارهایی که بر محور «یقین» استوار شده بود، جای خود را به «حجیت ظن» سپرد و گزاره‌های گمانی، جای گزاره‌های منطقی را گرفتند». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸، ص ۱۲)

۲. **فردیت و تلاش ذهنی:** یکی از جلوه‌ها و مؤلفه‌های انسان‌گرایی، تقویت فردیت است. «من» حاضر در بررسی‌های ابوریحان، چنان برجسته است که گویی نه یک حکیم چیره‌دست قرن چهارم، بلکه یک دانشمند تجربی قرن بیستمی در آثار او سخن می‌گوید. یکی از مهم‌ترین نشانه‌های این فردیت این است که وقتی ابوریحان به توضیح مطلبی می‌پردازد که به آن اعتقادی ندارد، به هیچ وجه عقیدهٔ خود را در آن داخل نمی‌کند و هم‌چون طبیعی که به قاروره می‌نگرد و احساس اشمئزازی به آن ندارد، کاملاً بیرون از موضوع قرار می‌گیرد و صرفاً توصیف می‌کند؛ اما نه توصیف صرف، بلکه توصیفی که او را دانشمند مسلط آن حوزه نشان می‌دهد که از سر پر اطلاعی و تسلط بر زوایای آن حوزه خاص، به آن بی‌اعتقاد شده است و هیچ میل شخصی یا گرایش بدون منطقی در عقیدهٔ او راه ندارد؛ محض مثالی روشنگر، وقتی ابوریحان دربارهٔ احکام‌النجوم سخن می‌گوید، ذکر می‌کند که: «اعتقاد ما اندرین ثمره و اندر این صناعت ماندهٔ اعتقاد کمترین مردمان است»؛ (بیرونی، ۱۳۶۱، ص ۳۱۶) اما چنان با تسلط گرد زوایا و خبایای موضوع می‌گردد و اصطلاحات و احکام آن را تشریح می‌کند که اگر کسی سطرهای نخست نوشتهٔ او را دربارهٔ موضوع نخوانده باشد و از بی‌اعتقادی او به موضوع مطلع نباشد، گمان می‌برد که پیش‌گویی متبهر و چیره‌دست به تشریح احکام پرداخته است! هم‌چنین است که از حکمت ارسطویی تبعیت نمی‌کند و «قدم عالم» را، که در نظر یونانیان پذیرفته شده بوده است، با توسل به برهان و دلیل رد می‌کند و از این روی، او را فیلسوف نامیدن برای عده‌ای دشوار بوده است. (اذکایی، ۱۳۸۶، ص ۶۴-۶۳) به‌همین دلیل، نویسندگان سنتی هرگز او را در ردهٔ فیلسوفان طبقه‌بندی نکرده‌اند و نیز به هیچ‌یک از مکاتب مشهور فلسفهٔ اسلامی نیز پیوندش نداده‌اند، «اما اگر ما فلسفه را به معنای کلی‌تر آن، یعنی به‌مثابهٔ استدلال عقلی و منطقی دربارهٔ ماهیت اشیاء لحاظ کنیم، در این صورت، بیرونی یقیناً باید به‌عنوان فیلسوف برجسته‌ای شناخته شود...». (نصر، ۱۳۸۳، ص ۱۶۶) در بسیاری از مقوله‌ها، مثل تشریح چگونگی فوران آب از چاه‌ها یا چگونگی جداشدن خشکی‌ها،

تلاش ذهنی ابوریحان برای بازسازی طرز کار نیروهای طبیعی از روح آگاه و حقیقت‌جو و نیز اصالت اندیشهٔ او نشان دارد (بیرونی، ۱۳۶۲، ص ۲۴)

۳. **جهان‌وطنی:** یکی دیگر از مظاهر انسان‌گرایی، تعلق‌گرایش فرد به ذات انسان، بدون تأکید متعصبانه بر نژاد، مذهب و ملیتی ویژه، است. روستازادهٔ انسان‌گرای دانشمند ما، بدون اینکه در به‌کاربردن زبان عربی تعصب نشان دهد، غالب آثار خود را از این جهت که زبان عربی را در مشق دانش گویاتر یافته، به عربی نگاشته است و از نگاشتن کتابی به اهمیت *التفهیم* به فارسی نیز خودداری نکرده است. هم‌چنین، در فرصتی که دست داده، به تحقیق دربارهٔ ملت هند پرداخته و زبان ایشان را نیز به خوبی آموخته و ضمن ترجمهٔ آثار گرانبهایی از زبان سانسکریت، به اصلاح و گوشزد کردن اشتباهات ایشان در نجوم و ریاضیات پرداخته است. طرفه آن‌که هرگز از راه تعادل خارج نشده و انصاف را در حق ایشان تمام کرده و بی‌طرفانه قضاوت را به خواننده واگذاشته است. تأکید او بر اهمیت «عیان» در مقابل «خبر» در مقدمهٔ *تحقیق ماللهند* تأییدی بر این مدعاست. (بیرونی، ۱۳۶۲، ص ۲۰۱) ریچارد فرای دربارهٔ او می‌نویسد: «بیرونی، دانشمند بزرگ دوران غزنوی، به ایران باستان می‌نازد، ولی زبان عربی را ستایش می‌کند» (فرای، ۱۳۶۳، ص ۱۳۸) و او را از شمار کسانی می‌داند که «معادلهٔ عرب یعنی اسلام» را شکستند و به‌راستی به اسلام جنبهٔ فرهنگ و دین جهانی بخشیدند. هم‌چنین «بیرونی نام‌آور» زبان فارسی و زبان عربی را با هم درآمیخت و در نتیجه زبان فارسی نو اسلامی درآمیخته با عربی پدید آورد. (همان، ص ۱۴) این دانشمند سترگ با دیدگاهی کاملاً از «بیرون»، بدون دروغ‌زنی و بزرگنمایی، غضب، و دیگر آفاتی که بر اهل تحقیق مستولی است، (همان، ص ۱۰-۲) به مشاهده و توصیف موضوع سخنش می‌پردازد. از مقدمهٔ جالب توجه او که معتقد است اگر هندویان مسافرت کنند یا با اقوام دیگر مخالطت نمایند، از رأی ناصواب خویش برمی‌گردند. (همان، ص ۱۳) نیز می‌توان به اهمیت مرآده با اهل سرزمین‌های دیگر در نظرگاه بیرونی، که به کسب دیدگاه درست منتهی می‌شود، پی برد.

۴. **واقع‌نگری:** دست‌شستن از توسل به دیدگاه گذشتگان و قائل نشدن به فضل تقدم برای آنها یکی دیگر از نشانه‌های بلوغ فکری این اندیشمند دورهٔ طلایی است. هرچه مشهور و معروف خواص و عوام باشد، تا به تجربهٔ خود محقق درنیايد، در نظرگاه او شایستهٔ تردید است. نمونهٔ بارز چنین واقع‌نگری و طبع سلیمی، آزمایش صبورانه و مجدانهٔ بیرونی دربارهٔ این عقیدهٔ مشهور است که چشم افعی در مقابل زمرد کور می‌شود یا می‌ترکد. این معنی را بسیاری از متقدمان و حتی محققان و دانشمندان تجربی نیز ذکر کرده بودند و در افواه عوام نیز کاملاً پذیرفته شده بود، به طوری که یکی از خواص زمرد در نزد سنگ‌شناسان و کتاب‌هایی که به خواص احجار اختصاص داشتند همین ویژگی تخصم با چشم افعی دانسته شده است؛ اما بیرونی، دلیلی برای پذیرش این معنی نمی‌یابد و خود به صرافت آزمودن آن می‌افتد و در گزارشی که از آزمایش طولانی‌نُه ماههٔ خود به دست می‌دهد، نتیجه را بر سبیل مزاح و گویا با عنایت به پیش‌بینی خود دربارهٔ بعید بودن چنین خاصیتی از زمرد، چنین گزارش می‌کند که: «فقط یک کار باقی می‌ماند، و آن هم اینکه سوزنی از جنس زمرد بسازند و چشم افعی را با آن میل بکشند تا کور شود!» (بیرونی، ۱۳۶۱، ص ۶۳) این آزمایش، حقیقت دیگری را نیز دربارهٔ بیرونی برملا می‌کند: اینکه او برای رأی و عقیدهٔ مردم عامی نیز ارزش قائل است و با آنکه خود به چنین خاصیتی در زمرد باور ندارد، «حاضر است برای رفع یک اندیشهٔ نادرست از مردم، نُه ماه از یک افعی خطرناک مواظبت کند تا به آنان ثابت شود که افکار خرافی از این دست تا چه حد از میزان عقل سلیم به دور است». (بصیری، ۱۳۸۵، ص ۹-۸) از این رو، نوشته‌های بیرونی برخلاف بیشتر آثار ادبی جهان اسلام اعم از عربی و فارسی، که به تعبیر گیپ اساساً رمانتیک‌اند، (حق‌شناس، ۱۳۸۲، ص ۱۱۴) از کیفیاتی خاص بهره‌مند است و نرم، گوناگون و خالی از هرگونه گزاره‌گویی و تا حدودی خالی از پیرایه است.

۵. **تعادل و انصاف:** اگر بیرونی بر خصلت یک ملت که خود را به خاطر آن بر دیگران ارج می‌گذارند خرده می‌گیرد، آن‌قدر انصاف در ذات خود دارد که آن ویژگی

را خصلت ملل دیگر هم بداند. از جمله در تحقیق *ماللهند* می‌نویسد: «آنان در جمیع آداب و رسوم با ما دیگرگون‌اند، بدان پایه که فرزندان خود را با ما و لباس و هیئت ما می‌ترسانند و ما را به شیطنت و خود را به عکس آن منسوب می‌دارند، هرچند که این امر میان ما و آنان و بلکه سایر امم مشترک است!» (بیرونی، ۱۳۶۲، ص ۱۱) در مقدمه آثارالباقیه، بیرونی لازم دانسته است که برای نوشتن احوال امت‌های گوناگون، «پس از آنکه فکر خود را از عوامل زیان‌آوری که بدان معتاد شده، از قبیل تعصب، غلبه، پیروی از هوا و ریاست‌طلبی که سبب هلاک بسیاری از مردم است و مانع دیدار حق و حقیقت، پاک‌ساختیم، باید آراء و گفته‌های ایشان را در اثبات این مقصود به یکدیگر بسنجیم» (بیرونی، ۱۳۸۶، مقدمه ج) مسئولیت اخلاقی‌ای که بیرونی در مقابل خواننده آثار خویش احساس می‌کند نیز، در کنار جرأت و صداقت او، تعادل و انصاف او را مشخص‌تر ترسیم می‌کند. (نصر، ۱۳۸۴، ص ۲۴۸)

**۶. عقل‌گرایی:** نگاهی به آرای منتقدان و شرق‌شناسان روشن می‌کند که بیرونی در قرن حاضر تا چه میزان ذهن و ضمیر دانشمندان معاصر را تسخیر کرده است: مستشرق آلمانی، ادوارد زاخائو، بیرونی را برترین عقلانیت‌پدیدار در تاریخ بشری دانسته و معتقد است که او از منظر تاریخ علم بزرگ‌ترین پدیده علمی تاریخ اسلام به‌شمار می‌رود (الشحات، ۱۹۶۸، ص ۳۳۱-۲۲۹) و جرج سارتن او را بزرگ‌ترین مورخ تاریخ علم نامیده است. (همان) دفاع ابوریحان از رازی، که نماینده عقل‌گرایی است، جنبش روشنگری اروپای سده هجدهم را به یاد می‌آورد. (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۴۱۴) بیرونی فهرست آثار رازی را نیز در مقدمه فهرست آثار خویش همراه با شرح مجاهدات او نگاشته و او را به هوش سرشار و رسیدن به نهایت پایه علم ستوده و درباره دشمنان او گفته است: «کسانی که خاک پای خود را هموار نمی‌توانند بکنند»؛ (بیرونی، ۱۳۹۷، ص ۴۶) اما در عین حال، به جهت اعتدال طبع و نیز سنجش همه چیز با محک عقل، از ابراز مخالفت با اعتقادات او در نفی نبوت و گرایش به مانی فروگذاری نمی‌کند. (همان)

هرچند، برخی این انکار و مخالفت را سیاست مصلحت‌جویانه بیرونی برای در امان ماندن از کینه متعصبان دانسته‌اند. (اذکایی، ۱۳۸۶، ص ۶۶-۶۵)

ذبیح‌الله صفا در نوشتار مفصلی که درباره بیرونی نوشته است، تفاوت او را با دیگر دانشمندان اسلامی، استفاده بیرونی از طریقه استقراء و استنتاج ذکر می‌کند. بیرونی در باب حقایق علمی و فیزیکی، زمین‌شناسی، کیفیت فوران آب از چشمه‌ها، چگونگی رسوب رودها و سیلاب‌ها، به‌دست‌آوردن وزن اجسام، فن ترسیم نقشه‌های جغرافیایی، تهیه ادوات نجومی و رصد ستارگان و نیز حکمت و فلسفه از همین روش سود می‌جوید. (صفا، ۱۳۵۲، ص ۱۶۲-۱۵۸)

ابوریحان در رد عقیده فلاسفه در باب محل قرار گرفتن عناصر، تحت تأثیر عظمت نام بزرگان این فن قرار نمی‌گیرد و شالوده تحقیقات خود را بر کار آنان نمی‌گذارد؛ بلکه بر نوشته‌های ایشان خرده می‌گیرد و بنیادی نو می‌افکند و بیمی نیز از نتایج چنین روشی به خود راه نمی‌دهد. به همین دلیل، برخی محققان تصریح دارند «عقلانیت و خردگرایی بشری در آن عصر فراتر از حد عقلانیت محمدبن زکریا و ابوریحان بیرونی نبوده است». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸، ص ۱۲)

### نتیجه

اهمیت هر دوره و ساختار حاکم بر آن، از یک دیدگاه، به جهت ظهور اندیشه‌هایی است که بدون حضور آن ساختار، نمی‌توانستند وجود داشته باشند. قرن چهارم و پنجم هجری، که عظیم‌ترین و زایاترین دوره در تاریخ تمدن اسلامی است، بینش‌هایی را به ارمغان آورد که با ساختار عصر در هماهنگی کامل بودند. صاحبان این بینش‌ها چنان پرورش یافته بودند که می‌توانستند میراثی را که از آن برآمده بودند، نقد یا نفی کنند و در تقابلی عقل‌گریز، از اعصار بعد از خود نیز پیشی بگیرند. ابوریحان بیرونی یکی از این اندیشمندان و سرآمد ایشان است. او در هیئت ریاضی‌دان، منجم، فیلسوف، طبیعی‌دان،

جغرافی‌شناس، زبان‌دان، مترجم، ادیب، داروشناس و در یک کلمه، حکیم زمانهٔ خویش، فرزند خلف ساختار کوه‌واری است که تمام سنگ‌های آن به‌غایت عظیم‌اند. در چنین ساختاری، که رنسانس اسلامی نامیده شده است، ویژگی‌های عصر نوزایی نیز ظهور کرده است. از جملهٔ این ویژگی‌ها، مؤلفه‌های انسان‌گرایانه است که در پژوهش حاضر به برخی از آثار بیرونی اشاره شده است. مؤلفه‌های انسان‌گرایانه در آثار بیرونی، که پرشی رو به جلو دارد و با دورهٔ مدرن زندگی انسان در پیوند است، کانون توجه مخاطب را از «ایدهٔ جهان به‌مثابهٔ آفریده»، به «ایدهٔ جهان به‌مثابهٔ سوژهٔ شناخت» تغییر می‌دهد. هدف توجه به دانش در این دیدگاه، روشن‌شدن عظمت آفرینندهٔ جهان نیست؛ بلکه دانشمند تمرکز را بر چگونگی پیشرفت امور جهان قرار می‌دهد و جایگاه انسان را نیز، که شناسندهٔ این چگونگی است، بالا می‌کشد. این چنین است که تفرّد، خردگرایی، نفی تعصب، واقع‌نگری و تعادل مجال ظهور می‌یابند. بیرونی، در مقام چنین انسان برکشیده‌ای، مظاهر انسان مدرن را در شخصیت خود متبلور کرده است.

از این رهگذر، دریافتیم که بیرونی به زیبایی مخاطب را به اندیشه و تعقل فرامی‌خواند و از تقلید و عقلانیت ضعیف بر حذر می‌دارد. او، برخلاف دیگر نویسندگان مسلمان، به دلیل برخورداری از زبان و اندیشهٔ خلاق، جانب معنی را رها نمی‌کند و کمال هنر را در پوشاندن جامه‌ای از تخیل بر واقعیت‌گرایی اصیل فکر و اندیشهٔ خود نمی‌داند و به بلیهٔ زبان‌بنیادی، که امروز ویروس غالب فرهنگ و تمدن جهان اسلام شده است، دچار نمی‌شود.

هم‌چنین، به این نتیجه رسیدیم که «بیرونی» از همه کس «درونی» تر و برای تمام کرهٔ زمین، بزرگ‌ترین دانشمند عصر است و از همین رو «ابوریحان» به معنی صاحب رایحهٔ خوش خوانده شده است، رایحه‌ای که هنوز هم مشام اهل جهان را معطر می‌سازد.



## منابع

- اذکابی، پرویز. (۱۳۷۴)، *ابوریحان بیرونی، افکار و آرا*، تهران: انتشارات طرح نو.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶)، «دیدگاه فلسفی ابوریحان بیرونی»، *آینه میراث*، سال پنجم، شماره ۱ و ۲ (۳۶-۳۷)، ص ۶۲-۷۴.
- اشرفی خیرآبادی، حمید. (۱۳۸۷)، «مردم‌شناسی در آثار ابوریحان بیرونی با تکیه بر تحقیق ماللهند»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۲۴، ص ۷۹-۸۹.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۸۲)، *حماسه کویر*، تهران: انتشارات علم.
- بصیری، محمد صادق. (۱۳۸۵)، «پژوهش‌های ارزشمند ابوریحان بیرونی در ادب فارسی»، *فرهنگ*، شماره ۵۷، ص ۱۹-۲.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۱)، *التفهیم*، به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۴)، *الجماهرفی الجواهر*، تحقیق یوسف الهادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۲)، *تحقیق ماللهند*، ترجمه منوچهر صدوقی سها، جلد اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶)، *آثار الباقیه*، ترجمه علی‌اکبر داناسرشت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۷)، *فهرست کتاب‌های رازی*، ترجمه و اهتمام مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جب، ه. ا. ر.؛ لویی ماسینیون (د. ت.)، *وجهة الاسلام نقله عن النجلیزیه*، محمد ابوریده، مصر.

- حق‌شناس، علی‌محمد. (۱۳۸۲)، *زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته*، تهران: انتشارات آگه.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۹۸)، *ابوریحان بیرونی*، شرح حال، تهران: انتشارات دف.
- سعادت، اسماعیل. (۱۳۹۸)، *ابوریحان بیرونی*، زندگی و آثار، برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۸)، «ساختار ساختارها»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال هفدهم، شماره ۶۵، ص ۱۴-۷.
- الشحات، علی احمد. (۱۹۶۸)، *ابوالریحان البيروني*، حياته، مؤلفاته، أبحاثه العلمية، تقديم عبدالحليم منتصر، مصر، قاهره: دارالمعارف.
- ذبیح‌الله، صفا. (۱۳۵۲)، *احوال و آثار ابوریحان بیرونی*، تهران: اداره کل وزارت فرهنگ و هنر.
- فرای، ریچارد. (۱۳۶۳)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- کرمر، جوئل ل. (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمدسعید حنائی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- لوکاس، هنری. (۱۳۶۸)، *تاریخ تمدن*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، جلد دوم، تهران: انتشارات کیهان.
- نصر، سید حسین. (۱۳۸۳)، *سنت عقلانی اسلامی در ایران*، ترجمه سعید دهقانی، تهران: انتشارات قصیده‌سرا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۴)، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۵۳)، *ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فن نجوم*، تهران: کتابخانه طهوری.